



فصلنامه علمی پژوهشی اخلاق پژوهی

سال هشتم • شماره اول • بهار ۱۴۰۴

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 8, No. 1, Spring 2025



جنسیت و فاعل اخلاقی در رویکرد انسان‌گرا

معصومه سادات سالک* 

 10.22034/ethics.2025.51947.1779

چکیده

روان‌شناسی انسان‌گرا با تمرکز بر انتخاب‌های آگاهانه و خودشکوفایی، چارچوبی برای درک کنش اخلاقی ارائه می‌دهد، اما ادعای بی‌طرفی جنسیتی آن مورد تردید قرار گرفته است. این تحقیق نشان می‌دهد چگونه فمینیست‌ها، بی‌طرفی جنسیتی انسان‌گرایی را بازتابی از هژمونی مردانه تلقی می‌کنند و آن را در سرکوب جنسیت غیرمردانه سهیم می‌دانند. در عین حال بهره‌گیری برخی فمینیست‌ها از مفاهیم انسان‌گرایانه برای پیشبرد اهداف خود، از جمله در خوانش انسان‌گرایانه از اخلاق مراقبت گیلیگان، نیز با انتقادات جدی روبه‌روست. این خوانش، با تأکید بر تجربه زیسته زنان و روابط، با چالش‌هایی نظیر نسبی‌گرایی اخلاقی و دشواری در تبیین معیارهای اخلاقی جهان‌شمول مواجه است. به علاوه کنشگری اخلاقی در رویکردهای انسان‌گرا از حیث مبانی و روش نیز با انتقاد مخالفان این رویکرد مواجه بوده، مخالفان با استناد به کیفیت شواهد و تمرکز بر افراد «سالم» و «خودشکופا»، کارایی این رویکرد را برای تعمیم تجویزهای اخلاقی به همه افراد، به‌ویژه در فرهنگ‌های جمع‌گرا، زیر سؤال می‌برند. با این توصیف، پرسش اصلی تحقیق حاضر این است که رویکرد انسان‌گرا در حوزه روان‌شناسی چه تبیینی از جنسیت‌پذیری اخلاق دارد و این تبیین با چه چالش‌هایی مواجه است؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها از داده‌های اسنادی و کتابخانه‌ای به شیوه توصیفی-تحلیلی استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها

اخلاق انسان‌گرا، اخلاق فمینیستی، اخلاق زنانه‌نگر، فاعلیت اخلاقی، جنسیت‌پذیری اخلاق.

* پژوهشگر مرکز پژوهش‌های اسلامی معصومه، دکتری فلسفه اسلامی از دانشگاه باقرالعلوم (ع)، قم، ایران | m.s.salek110@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۳۱ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۳/۰۵

■ سالک، معصومه سادات. (۱۴۰۴). جنسیت و فاعل اخلاقی در رویکرد انسان‌گرا. فصلنامه اخلاق پژوهی. ۸ (۲۶)، ۲۸۵-
doi: 10.22034/ethics.2025.51947.1779

تحلیل انسان، شخصیت و روان آدمی در روان‌شناسی انسان‌گرا، لوازم اخلاقی خاص خود را از حیث اصول و مبانی و حتی معیارهای متفاوت با اخلاق سنتی دارد که می‌تواند بر فاعلیت اخلاقی فرد تأثیر بگذارد. از طرفی، ورود متغیر جنسیت به فضای گفتمان انسان‌گرایی نیز می‌تواند به تولید مباحث تفاوت‌های جنسیتی در این رویکرد منجر شود. دیدگاه روان‌شناسان انسان‌گرا در خصوص قابلیت‌ها و توانمندی‌های افراد در تجربه فردی و رشد درونی، با تکیه بر محوریت انسان و انتخاب‌های آگاهانه او تقریباً مشترک است؛ از این‌رو، در حالی که در این گفتمان بر موقعیت و شرایط منحصر به فرد افراد تأکید می‌شود، برخی دیدگاه‌ها چارچوبی غنی برای تحلیل پیچیدگی‌های رابطه جنسیت و اخلاق فراهم می‌کند. به‌ویژه آن که ظرفیت‌های مذکور هم در معرفت‌شناسی و شناخت و آگاهی انسان‌گرایانه مطرح است و هم در هیجانات و عواطف افراد به عنوان واسطه در شناخت و تصمیم‌گیری اخلاقی وجود دارد.

در این میان، دیدگاه آبراهام مزلو^۱ و کارل راجرز^۲ - دو چهره اصلی روان‌شناسی انسان‌گرا - به دلیل ظرفیت نظریه‌های آنان در تبیین رابطه جنسیت و اخلاق - از منظر رشد فردی و خودشکوفایی - قابل توجه است. مزلو با نظریه سلسله مراتب نیازها، اخلاق را بخشی از فرایند تحقق قابلیت‌های انسانی به سوی خودکفایی می‌داند که در آن تفاوت‌های جنسیتی در تجربه و مسیر رشد قابل بررسی است. راجرز نیز با تأکید بر منحصر به فرد بودن هر شخص، خودآگاهی و اراده آزاد، امکان درک عمیق‌تر تفاوت‌های جنسیتی در کنشگری اخلاقی را فراهم می‌کند (Maslow, 1970, pp. 149-180; Rogers, 1961, pp. 103-124). حوزه دیگر، مربوط به دیدگاه‌ها و تحلیل‌های فمینیسم از انسان‌گرایی و اخلاق امانیستی است و در نهایت، خوانش انسان‌گرایانه از اخلاق مراقبت گیلیگان^۳ می‌تواند حاوی نگاه جنسیتی به فاعلیت اخلاقی انسان‌گرایانه باشد.^۴

با این توصیف، پرسش اصلی تحقیق این است که رویکرد انسان‌گرا در حوزه روان‌شناسی چه تبیینی از جنسیت‌پذیری اخلاق دارد و این تبیین با چه چالش‌هایی مواجه است؟ برای پاسخ به این



1. Abraham (Harold) Maslow

2. Carl Rogers

3. Carol Gilligan

۴. اخلاق مراقبت گیلیگان، از منظر پساگیلیگانی خوانش‌های متعددی دارد که در این تحقیق، قرائت انسان‌گرایانه آن مبتنی بر زیست و تجربه زنان، بررسی می‌شود.

پرسش‌ها از داده‌های اسنادی و کتابخانه‌ای به شیوه توصیفی-تحلیلی استفاده شده است.

مفهوم‌شناسی

الف) اخلاق و فاعل اخلاقی

«اخلاق» در اصل واژه‌ای عربی است که مفرد آن «خُلُق» و «خُلُق» است. در لغت به معنای «سرشت و سبب» به کار رفته است (حسینی زبیدی، ۱۴۱۴، ج ۶، ص ۳۳۷؛ ابن منظور، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۹۴؛ الجوهری ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۱۴۷۱). شیخ ابوعلی مسکویه در تعریف «خُلُق» می‌گوید: «خُلُق حالتی نفسانی است که بدون نیاز به تفکر و تأمل، آدمی را به سمت انجام کار حرکت می‌دهد». «فاعل اخلاقی» نیز عاملی است که در موقعیت عمل اخلاقی (عملی که از حیث اخلاقی برخوردار است) با التفات و اراده آزاد، به کنش اخلاقی مبادرت می‌ورزد (گتسلر، ۱۳۸۷، ص ۱۴۶؛ مطهری، ۱۳۸۷، ص ۵۴؛ فرانکنا، ۱۳۸۳، ص ۱۶۲). فاعل اخلاقی، با توجه و به کمک شناخت و آگاهی به ارزیابی موقعیت اخلاقی پرداخته و تصمیم می‌گیرد تا در مواجهه با موقعیت مذکور و با وجود هیجانات تأثیرگذار بر آگاهی و نیز هیجانات مخالف ارزش‌های اخلاقی چه رویه رفتاری را در پیش گیرد.

ب) جنسیت

«آن اکلی»^۱ در «جنس، جنسیت و جامعه»، «جنس»^۲ را واژه‌ای معرفی می‌کند که به تفاوت‌های زیست‌شناسانه میان زن و مرد اشاره دارد و در مقابل، «جنسیت»^۳ بر وجه اجتماعی تفاوت‌های زن و مرد دلالت داشته و طبقه‌بندی اجتماعی به «مردانه» و «زنانه» را توضیح می‌دهد (دلفی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۳). برخی معتقدند قوانین و انتظارات مربوط به زنانگی و مردانگی می‌تواند در تفاوت‌های بیولوژیکی و فیزیولوژیکی زن و مرد ریشه داشته باشد. از این‌رو، تفکیک جنس بیولوژیکی از «جنسیت» به عنوان مفهومی برساخته اجتماع کار سهل و آسانی نیست و به نظر می‌رسد باید جنسیت به عنوان یک اصطلاح جامع‌تر یا قابل شمول‌تر در بحث‌های مربوط به تفاوت‌های زن و مرد و محصول ترکیب مسائل محیطی و اجتماعی و بیولوژیکی به کار رود (لپیز، ۱۳۹۳، ص ۱۰).

1. Ann Oakley
2. Sex
3. Gender

آثار مربوط به موضوع این مقاله عمدتاً به شکل مستقیم، ناظر به بررسی تحلیلی جنسیت‌پذیری اخلاق در رویکرد انسان‌گرایی نیستند. برای نمونه، مقاله «تأثیر جنسیت بر ارزش‌های انسانی»^۱ یک تحقیق کمی بر روی ۲۵۶ دانش‌آموز است که از مقیاس ارزش‌های انسان‌گرایی با ۴۲ آیتم در شش بُعد (مسئولیت، دوستی، آرامش‌طلبی، احترام، تحمل و راستگویی) استفاده می‌کند. نتایج نشان می‌دهد: جنسیت تأثیر متفاوتی بر ارزش‌های انسان‌گرایی دارد. فصل ۲۴ هندبوک آکسفورد^۲ در زمینه انسان‌گرایی با عنوان «انسان‌گرایی و جنسیت»^۳ نیز به چالش‌های مرتبط با اندیشه سنتی درباره جنسیت در انسان‌گرایی می‌پردازد و سعی دارد رویکردی مناسب در انسان‌گرایی نسبت به جنسیت پیشنهاد دهد و البته، ورود جدی و متمرکز به اخلاق ندارد. دیگر مقالات مرتبط، مانند «اخلاق زنانه‌نگر» پرتو و «نظریه‌های اگزیستانسیالیستی در جنسیت» تألیف ابراهیم فرح نیز به نحوی به عنوان پیشینه موضوع به حساب می‌آیند که به مناسبت در تحقیق حاضر از آنها استفاده شده است. در مجموع در پایگاه‌های داده فارسی و انگلیسی، تحقیقی که به صورت متمرکز و مستقیم به تحلیل هر سه بُعد «جنسیت»‌پذیری «اخلاق» در چارچوب «انسان‌گرا» بی‌پرده باشد، یافت نشد.



۱. دلالت‌های انسان‌گرایی بر فاعلیت اخلاقی زنانه

در نگاه اول دیدگاه انسان‌گرا و همچنین دیدگاه‌های وجودی تأثیرگذار بر انسان‌گرایی، اشاره مستقیمی به مباحث جنسیتی نداشته و می‌توان گفت موضع این دیدگاه‌ها نسبت به جنسیت خنثی است؛ در حالی که برخی معتقدند وجودگرایی (اگزیستانسیالیسم) و نیز انسان‌گرایی، مکتب تفکر فلسفی است که امکان بررسی عمیق معنای وجود یک جنسیت را فراهم می‌کند (Heuer & Ibrahim, 2017, p. 527). البته، در روان‌شناسی انسان‌گرا، نگاه‌های زنان و مردان نیز به این مباحث متفاوت است. روان‌شناسان زن بر ابعاد تجربی، کاربردی و رابطه‌ای تأکید دارند و روان‌شناسان مرد بر ابعاد انتزاعی، نظری، تحلیلی و کلامی. با این حال، هر دو جنس در

1. *Effect of Gender on Humanistic Values* (2015)

2. *The Oxford Handbook of Humanism* (2019)

3. "Humanism and Gender"

روان‌شناسی انسان‌گرایی بر مولفه قوی طبیعی (ارگانیسم) و ارتباط ذهن و بدن متمرکز هستند (Heuer & Ibrahim, 2017, p. 528).

روان‌شناسان انسان‌گرا، با وجود تأیید تأثیر متغیرهای زیستی و محیطی بر رفتار، اما بر نقش انسان در تعریف و تعیین سرنوشت خود تأکید داشته و انسان را ذاتاً پاک، خواهان رشد و خودشکوفایی و البته، اصلاح‌پذیر و فعال می‌دانند. از نظر آنها تنها افرادی از روان سالم برخوردارند که در حال رشد و حرکت به سمت خودشکوفایی باشند. این مفروضات البته، می‌تواند تبعات اجتماعی و حتی سیاسی نیز در پی داشته باشد؛ زیرا از منظر روان‌شناسی انسان‌گرا، هر عاملی که موجب تأخیر در تحقق توانمندی‌های فرد شود باید حذف شود (Heuer & Ibrahim, 2017, p. 528).

با این پیش‌فرض، اگر زنان در دهه ۱۹۵۰ از نقش جنسی خود راضی بوده و با آن سازگار شده بودند و طبق معیارهای رفتارگرایی از سلامت روان برخوردار بودند، لزوماً از نظر انسان‌گرایان، دارای سلامت روان نیستند؛ زیرا مجبور کردن زنان به قبول نقش، ولو برای برخی زنان مناسب باشد - چون مانع از دستیابی بسیاری از زنان به حداکثر توانایی آنها می‌شود - مطلوب نیست (نولن هکسما و همکاران، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۶۸۴). این در حالی است که «حداکثر توانمندی زنان» به علاوه مسیر «مطلوب» اتفاقاً همان نقطه اختلاف موافقان و مخالفان جنبش‌های زنانه بوده و هست. هنوز کسی نمی‌تواند با قطعیت ادعا کند که فرایند تکون کمال انسانی و خودشکوفایی برای زنان لزوماً از مسیر نقش‌های جنسیتی نمی‌گذرد؛ به‌ویژه آنکه ارگانیسم و طبیعت انسانی نمی‌تواند فارغ از فیزیولوژی او عمل کند و البته، فیزیولوژی انسانی نیز بی‌ارتباط با جنس و جنسیت نیست.

نکته قابل توجه دیگر در بحث انسان‌گرایی و جنسیت‌پذیری فاعل اخلاقی، جایگاه انسان در ادبیات اومانیستی است. رویکرد انسان‌گرایی مانند تجربه‌گرایان بافتاری،^۱ فاعل‌شناسا را در کانون تحلیل رفتار قرار می‌دهند. در این رویکرد دلیل مستند و مستدل، به موقعیت و شرایط و زمینه بستگی داشته و داده‌ها تنها در ارتباط با فرضیه و مفروضات وضع موجود، دلیلی موجه به حساب می‌آیند؛ تا جایی که در دیدگاه واقعیت‌گرای لورین گد، حتی مباحث مسئولیت نیز در تحقیقات معرفت‌شناختی وارد می‌شود و البته، به همین جهت از قرائت‌های متعارف تجربه‌گرایی و پدیدارشناختی متمایز می‌گردد (کد، ۱۳۸۲، ص ۲۰۸). یکی از پیامدهای این رویکرد این خواهد بود که شناخت به همان میزان که به بدن وابسته است به ذهن نیز وابسته بوده و به همان میزان که با احساسات خوب تربیت‌یافته، تحقق می‌یابد، با عقل خوب پرورش یافته، رشد می‌کند (کد، ۱۳۸۲، ص ۲۱۳). این نتیجه،



جدا از دعاوی و مطالبات فمینیستی، حاوی پیام مهم دیگری نیز هست: نقش بدن و فیزیولوژی زنانه و مردانه همراه با احساسات و عواطف در فرایند شناخت و معرفت و لایه بینشی و تأثیر آن بر تصمیم و در نهایت کنش اخلاقی! این نتیجه احتمالاً در رویکرد راجرز که معتقد است تصمیمات افراد بیشتر شهودی و هیجانی است تا عقلانی و شناختی (شولتز، ۱۳۹۲، ص ۴۳۶) پیامدهای خاص خود را دارد. در حالی که از نظر آلپورت و مزلو نیز عواطف و احساسات بر جنبه‌های اندیشمندانه و برنامه‌ریزی انگیزش فرد تأثیرگذار است (اومراد، ۱۳۹۸، ص ۵۴۵). البته، ورود این عناصر در ادبیات نظریه‌پردازان انسان‌گرا متفاوت بوده و لزوماً اشاره مستقیمی به مباحث جنسیتی ندارد.

در تحلیل مبتنی بر نیاز مزلو بحث جنسیت به نحو دیگری مطرح است. افراد خود شکوفا از نظر انسان‌گرایانی نظیر مزلو افرادی هستند که نیازهای اساسی آنها برآورده شده و حالا نیازهای والاتری موجب انگیزش آنها می‌شود که مزلو آن را «فراانگیزش» می‌نامد. البته، همیشه برآورده شدن نیازهای اساسی، شرط کافی برای فراانگیزش نیست، هرچند ممکن است پیش شرطی لازم تلقی شود. این افراد خود را وقف وظایف «خارج از خویش» و شغل، پیشه، حرفه و کار دلخواهشان می‌کنند، اما نکته قابل توجه در دیدگاه مزلو تفاوت زنان و مردان در این مسیر است. او در کتاب زندگی در این جا و اکنون از آزمودنی زنی سخن می‌گوید که خود را تمام و کمال وقف وظایف مادری، همسری، خانه‌داری و مادرسالاری کرده است. این وظایف که در حقیقت، شغل چنین زنی تلقی می‌شود شامل بزرگ کردن فرزندان، خوشبخت کردن همسر، نگاه داشتن همسر و حفظ تعداد زیادی از خویشاوندان در یک شبکه روابط شخصی است و نکته مهم این است که این زن از عهده این وظایف به‌خوبی برآمده، از آن لذت برده و هرگز در آرزوی چیز دیگری نبوده است و در عوض همه توانایی‌های خود را در فرایند مذکور به‌خوبی استفاده کرده است.

البته، وضعیت دیگر آزمودنی‌های زن مزلو، ترکیبی از خانه‌داری و شغل بیرون از خانه است. او تصریح می‌کند: «گاهی این فکر و سوسه‌انگیز از ذهنم خطور می‌کند که در برخی زنان، «بچه‌دار شدن» به تنهایی و دست‌کم برای مدتی، خودشکوفایی کامل زن است». هرچند او اعتراف می‌کند با اعتماد کمتری می‌تواند راجع به خودشکوفایی زنان سخن بگوید (مزلو، ۱۳۷۹، ص ۳۹۸)، اما نکته قابل توجه این است که «مراقبت» و حفظ روابط در «شبکه روابط شخصی» در ادبیات مزلو کلیدواژگان اصلی «اخلاق مراقبت» گیلیگان نیز به‌حساب می‌آیند. از طرفی، از نظر مزلو، این امکان برای هر زنی وجود دارد که به تمام خواسته‌های زنانه‌اش دست یابد و بعد بی آن که هیچ

یک از رضایت‌مندی‌های به دست آمده‌اش را رها کند به فراسوی زنانگی و در جهت کمال انسانی - که به طور مشترک در هر دو جنس وجود دارد، یعنی پیشبرد کامل هوش، استعداد‌های بالقوه، نبوغ و خصوصیات ویژه اخلاقی و تکامل فردی خویش - گام بردارد (مزلو، ۱۳۷۲، ص ۱۱).

همین نگاه در ادبیات راجرز نیز قابل مطرح است. هرچند دیدگاه او فارغ از نگاه جنسیتی بوده و ورود مستقیمی به نقش‌های جنسیتی ندارد، اما تأکید بسیار زیاد او بر تعیین‌کنندگی ارگانیزم و معیار قرار گرفتن آن برای درک درستی رفتار، می‌تواند پرسش از ارگانیزم زنانه و مردانه و تبعات و لوازم آن را مطرح کند. البته، تأثیر دیدگاه‌های انسان‌گرایانه بر فاعلیت اخلاقی زنان در نگاه راجرز از جنبه دیگر نیز قابل بررسی است. برخی تأثیر دیدگاه‌های انسان‌گرایانه نظیر دیدگاه راجرز را در فعال شدن تحقیقات مربوط به زنان و جنسیت چشمگیر می‌دانند. از نظر این اندیشمندان، مفهوم تحقق بخشیدن به خود و درک تجربه زیستی انسان بودن، سبب رهایی گروه‌های ضعیف‌تر و به‌ویژه زنان شده است. این اندیشمندان راجرز را یک چشم‌انداز می‌دانند که دیدگاه انقلابی او در خصوص توجه مثبت بی‌قید و شرط، همدلی و همخوانی برای روان‌درمانی، منجر به ایجاد و توسعه الگوی یکپارچه پارادایم‌های پساپدرسالاری در جهت توسعه انسانی و حوزه‌های مطالعاتی و تحقیقاتی مرتبط شده است (Heuer & Ibrahim, 2017, p. 528). برای نمونه، خوانش‌هایی از رویکرد مراقبت کارول گیلیگان، تحت تأثیر دیدگاه‌های انسان‌گرایی - وجودی، بر درک تجربه زیستی دختران و زنان متمرکز شده‌اند. در این رویکرد، تأکید بر تجربه گروهی که در ساختار نظریه توسعه انسانی مورد غفلت قرار گرفته است، موجب توسعه فهم رشد انسانی می‌گردد. این دیدگاه پایه‌ای برای تولید نظریه‌های جدید در حوزه اخلاق، برای تبیین رشد انسانی و در نهایت، جنسیت می‌گردد. در واقع، شرایط اصلی و اساسی تفکر وجودی - انسانی منجر به پذیرش تجربه زیستی انسان به عنوان مبنایی برای درک هویت و رشد جنسیتی و احترام به صدای منحصر به فرد جنسیت‌های مختلف برای رمزگشایی و شناسایی فرایندهای رشد آنها شده است (Heuer & Ibrahim, 2017, p. 529).

جدا از ظرفیت رویکرد انسان‌گرایی در نگرش‌های جنسیتی در حوزه اخلاق، ارتباط ارگانیزم و فیزیولوژی زنانه و مردانه یکی از موضوعات قابل طرح در نگرش جنسیتی به شمار می‌آید. در حالی که تجربه زیستی زنانه به عنوان مبنایی برای رضایت‌مندی عمیق آنها در رویکرد انسان‌گرایی تلقی می‌شود، زیست انسانی فارغ از طبیعت و فیزیولوژی جنس زن و مرد نبوده و البته، هیجانات، عواطف و خلق افراد نیز می‌تواند متأثر از تفاوت‌های بدنی و زیست‌شناختی زنان و مردان باشد. البته، بررسی تأثیر هیجانات و عواطف از کانال فیزیولوژی متفاوت زنان و

مردان در ادبیات انسان‌گرایان یکسان نیست. این تأثیر و تأثرات - به تبع تنوع ادبیات و شیوه روان‌شناسی نظریه‌پردازان انسان‌گرا - متفاوت خواهد بود.

جنسیت و خطای شناختی

جدا از تحلیل‌های خاص هر رویکرد، بحث خطای شناختی نیز یکی از مواضع مشترک دیدگاه‌های انسان‌گرایانه به حساب می‌آید که بحث جنسیت‌پذیری اخلاق در آن قابل پیگیری است. از حیث معرفت‌شناختی و از منظر انسان‌گرایانی نظیر راجرز، درک افراد از موقعیت خاص تحت تأثیر تجربه‌های پیشین شخص و عواطف، احساسات او قرار داشته و احتمال بروز خطای شناختی در فرایند مذکور وجود دارد (راجرز، ۱۳۶۹، ص ۲۰۵-۲۰۴). به‌ویژه آنکه بحث تفاوت تجربه زیسته زنان با مردان به صورت جدی مطرح بوده و این تفاوت می‌تواند درک زنان و مردان را از موقعیت مشترک متمایز کند.



۱۲

فصلنامه علمی - پژوهشی اخلاق پژوهی

سال هشتم

شماره اول

بهار ۱۴۰۴

خطای شناختی - از نظر راجرز - با تحریف یا وارد کردن اطلاعاتی که به موقعیت حاضر تعلق ندارند و خارج کردن اطلاعاتی که به آن تعلق دارند، رخ داده و ارگانیزم نیز در ارزیابی و پردازش، مصون از خطا و لغزش نیست (راجرز، ۱۳۶۹، ص ۲۰۵-۲۰۴)؛ درحالی که تجربیات گذشته در محاسبات ارگانیزم می‌دخیلند. هر چند دیدگاه انسان‌گرای راجرز تفاوت جنسیتی را در خصوص ارگانیزم زنانه و مردانه مطرح نمی‌کند و در خصوص تجربه زنان و مردان و تمایزات احتمالی آنها اشاره مستقیمی ندارد، اما ممکن است از طریق تفاوت‌های فیزیولوژیکی و نقش آن در عملکرد ارگانیزم می، بحث خطای شناختی و یا اساساً عملکرد شناختی زنان و مردان را پیگیری کرد، اما پیش از هر چیز این پرسش نیز مطرح است: چه مرجع و معیاری برای تشخیص تناسب اطلاعات مورد پردازش ارگانیزم با موقعیت حاضر وجود دارد؟ از کجا باید دانست اطلاعات مربوط به تجربیات خاص گذشته به موقعیت «فعلی» تعلق دارند؟ تا بتوان صحبت از تحریف یا خطای شناختی کرد. اگر مرجع این تناسب‌سنجی باز هم ارگانیزم یا احساسات برآمده از ارگانیزم افراد باشد، این فرض مطرح است که احتمالاً ارگانیزم زنانه و مردانه برای سنجش و ورود برخی اطلاعاتی که به نظر می‌رسد به موقعیت حاضر تعلق دارند مسیر متفاوتی را طی می‌کند و ممکن است زنان و مردان هر کدام، تجربیات خاص خود را مناسب با موقعیت خاص تشخیص دهند و البته، از جانب دیگری متهم به خطای شناختی گردند.

پُرتر با اشاره به تأثیر برخی دوگانه‌انگاری‌های جنسیتی بر تجربه افراد معتقد است که اگر

قرار باشد محدودیت‌های جنسیتی موجب تحریف و بدجلوه داده شدن تجارب زنان و مردان شود، پیوستن دیدگاه‌هایی با سوگیری جنسیتی نظیر دوگانه‌انگاری عدالت‌محور و مراقبت به یک‌دیگر نیز نخواهد توانست چنین تحریفی را از میان بردارد. به علاوه، از نظر او، غلبه بر دوگانه‌انگاری نظرگاه‌های اخلاقی مبتنی بر جنسیت، خود تلفیق پیچیده‌ای را می‌طلبد (پرتر، ۱۳۸۳، ص ۱۱۵). مگر اینکه دامنه نسبت‌گرایی انسان‌گرایی تا خطای شناختی هم گسترانیده شده و مسئله خطا از اساس منحل شود.

خطای شناختی در دیدگاه مزلو نیز مطرح است و با توجه به دیدگاه مزلو در خصوص تأثیر آرزوها و امیال و نیازهای فردی (نه نیازهای عام و فراگیری که در سلسله نیازهای مزلو مطرح است) بر شناخت (مزلو، ۱۳۷۹، ص ۲۳۳)، طرح جنسیت‌پذیری ادراک می‌تواند محتمل باشد. به‌ویژه اگر زنان و مردان از حیث نوع نیازها و امیال متفاوت باشند. البته، در دیدگاه مزلو، پیش از هر چیز باید به دو پرسش پاسخ داده شود: ۱. آیا دغدغه‌های زنانه وجود داشته و واقعیت دارند؟ ۲. آیا این دغدغه‌ها در حدی هستند که مانند برخی آرزوها و امیال بر شناخت افراد تأثیر بگذارد؟ البته، تأیید یا رد این فرضیه بر عهده محققان حوزه‌های زیست‌شناسی و روان‌شناسی خواهد بود.



۲. فمینیسم، انسان‌گرایی و اخلاق جنسیتی

ادعای خنثی بودن انسان‌گرایی نسبت به جنسیت از نظر فمینیست‌ها قابل قبول نبوده و برخی معتقدند نظریه‌ای که ادعا می‌کند از حیث جنسیت خنثی است، در اصل به نفع مردان بوده و روان‌شناسی انسان‌گرایانه نیز اگر نتواند به موانعی که دیگر جنسیت‌ها با آن روبه‌رو هستند بپردازد، در سرکوب همه جنس‌های غیر مردانه سهم دارد. از نظر منتقدان، بی‌طرفی جنسیتی که توسط نظریه‌های انسان‌گرایانه ارائه می‌گردد، در واقع، هژمونی مردانه را به نمایش می‌گذارد و منافع دیگر جنسیت‌ها را به نفع تجربه مردانه مصادره می‌کند (Heuer & Ibrahim, 2017, p. 528).

از این‌رو، فمینیست‌ها ادعای بی‌طرفی جنسیتی انسان‌گرایی را نپذیرفته و معتقدند انسان‌گرایی در پیش‌فرض خود، مردان را به عنوان معیار انسان قرار داده است و از همین‌رو، فمینیست‌ها تلاش می‌کنند این کانون توجه را تغییر داده، تقسیم‌بندی جنسیتی را به چالش بکشند و بدین ترتیب به فرایند گذر از انسان‌گرایی کمک کنند (Bolter, 2016, p. 3). با این وجود، ادبیات انسان‌گرایی و به‌ویژه تأکید انسان‌گرایان بر حذف هر عاملی که موجب تأخیر در تحقق

توانمندی‌های فرد می‌گردد، آنقدر برای فمینیست‌ها جذاب بوده است که موجب شود جنبش‌های آزادی و احقاق حقوق زنان حرف‌های آنها را تکرار کنند (نولن هکسما و همکاران، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۶۸۴). استفاده فمینیست‌ها از مفاهیم انسان‌گرایی برای پیشبرد مقاصد خود از جنبه‌های مختلف قابل طرح است: حوزه معرفت‌شناختی و تأثیر آن بر فاعلیت اخلاقی زنان، اخلاق زنانه‌نگر و قرائت‌هایی از اخلاق مراقبت برخی از این ساحت‌ها به شمار می‌آید.

با توجه به اینکه در رویکرد انسان‌گرایی وضعیت معرفتی فاعل شناسا، در میان شرایط امکان شناخت، از جایگاه مهمی برخوردار بوده و فاعل شناسا امری جنسیت‌پذیر است، این امر می‌تواند سرآغاز نگاه جنسیتی به معرفت‌شناسی انسان‌گرایانه در وهله اول و فاعلیت اخلاقی این رویکرد در گام بعدی باشد. این مطلب، البته، از دید فمینیست‌ها هم دور نمانده و آنها از این دلالت انسان‌گرایی برای پیشبرد اهداف فمینیستی خود بهره برده‌اند. از دید فمینیست‌ها معرفت علمی کاملاً مردانه، همواره تعیین‌کننده اعتبار واقعی معرفت‌شناسی بوده است و از همین رو، تجربه‌ها و ارزش‌های شناسنده‌های غیر مرد و غیر سفیدپوست و دیگر فاعل‌های شناسا با ویژگی‌ها و جایگاه‌های مختلف، یا با یک ضابطه علمی و مطلقاً مردانه منطبق می‌شوند و یا به عنوان نظریه‌ای صرف، بی‌اهمیت و غیر عادی کنار گذاشته می‌شوند. در حالی که ویژگی‌های ساختار شناخت، بیشتر از شرایط کلی و صورتی ایجاد و توجیه شناخت اهمیت دارند (کد، ۱۳۸۲، ص ۱۹۹-۲۰۰).

اما در حوزه اخلاق، برخی معتقدند هر گاه فمینیست‌ها و طرفداران اخلاق زنانه‌نگر از مفهوم‌سازی‌های دوگانه جنسیتی حمایت می‌کنند، در واقع، نگران به اصطلاح کاستی‌های نظریه‌های سنتی اخلاقی هستند که در آن ویژگی‌های اخلاقی - به زعم آنها - از شاخصه‌های اخلاقی به ظاهر خوب، اما در سیاق ظلم تشکیل شده و به عنوان «فضیلت زنانه» یاد می‌شود. از نظر فمینیست‌ها، این نوع نظریه‌های اخلاقی، ظلم‌های جنسیتی را تقویت کرده و بدی را تولید می‌کنند (Tong & Williams, 2019).

البته، همه فمینیست‌ها در خصوص جنسیتی نمودن اخلاق، هم‌داستان نیستند و برخی تأکید دارند گرچه «مردان» و «زنان» از نظر فیزیولوژیکی از یک‌دیگر متمایز هستند، اما از لحاظ اخلاق، زن و مرد متفاوت نبوده و واقعیت‌های جداگانه ندارند. از این‌رو، نیازی به بیان ظرفیت‌های جداگانه جنسیتی برای اخلاق نیست.^۱ در مقابل، برخی فمینیست‌های دیگر

۱. به نقل از Jaggar 1974; Davion 1998

معتقدند باید هم از خُلقیات زنانه و هم مردانه استفاده شود. استدلال‌های مرتبط با رویکردهای آندروژن در حوزه اخلاق بر رویکردهای اومانستی اخلاقی رایج در قرن بیست و یکم تأثیرگذار بوده است (Tong & Williams, 2019).^۱ به عقیده آلیسون جاگار،^۲ آنچه باید انجام شود ایجاد فرهنگ جدید و آندروژنی است که بهترین عناصر هر دو را در خود داشته باشد و برای روابط شخصی و کارایی، هم احساسات و هم عقلانیت ارزش قائل است. این امر با جدایی جنسیتی حاصل نمی‌شود (Tong & Williams, 2019).

اما در خصوص استفاده فمینیست‌ها از ادبیات انسان‌گرایانه می‌توان گفت: مشی بر اساس تجربه زیستی زنان، نقطه آغاز نگاه جنسیتی به بحث اخلاق از منظر آنهاست. رهیافت‌های زنانه به اخلاق با تأکید بر روابط شخصی و اخلاق مراقبت،^۳ بر ارزش روابط انسانی تأکید می‌کنند. البته، این رویکرد محدود به الگوهای تعامل مادرانه و مراقبت نمانده و بیشتر از آن، به عنوان راهکاری برای تبیین اخلاق گروه‌های مختلف زنان استفاده شده است؛ رهیافتی که به جای «وظیفه» بر «انتخاب» تأکید داشته و به دنبال شرایطی است که به رشد آنها کمک کند. این نگاه البته، دگرگونی نظام‌ها و ساختارهای مبتنی بر حاکمیت مردان را به عنوان هدف غایی لحاظ می‌کند، اما زیست زنانه و تجربه مادری و یا حتی لحن مراقبت گیلیگان در خوانش فمینیستی آن، منعکس‌کننده زاویه نگاه دیگری به مقوله رشد اخلاقی و فاعلیت زنانه تلقی می‌شود. در این نگاه با اتکا به اصول انسان‌گرایی، زنان می‌توانند به جای پرسش سنتی و اخلاقی «آیا این رفتار خوب است؟» این سؤال را مطرح کنند که «آیا این رفتار به جست‌وجوی من نسبت به آزادی و خودآگاهی کمک می‌کند؟» این چرخش در اصل ابزار کارآمدی برای تبیین اخلاق گروه‌هایی است که به جای وظیفه، بر انتخاب آگاهانه تأکید داشته و البته، می‌کوشند از نسبیّت‌گرایی نیز سر در نیاورند. در این دیدگاه، امر اخلاقی این نیست که زنان یا برخی گروه‌ها و اقلیت‌های زنانه به آنچه مطلقاً صواب می‌دانند عمل کنند، بلکه جامعه گروه‌های خاص زنان، ارزش‌های اخلاقی را شکل می‌دهند.

از این‌رو، ارزش و معنای اخلاقی در چنین فضایی، بین یک فرد و دیگران شکل گرفته و دوام می‌یابد و گروه‌های مختلف زنان – حتی هم‌جنس‌گرایان – می‌توانند از اخلاق مخصوص این گروه سخن بگویند. از این منظر زنان هر قدر پیام‌زنند که چگونه در جهان‌بینی‌های متنوع سیر

۱. به نقل از LaBrada 2016; Mikkola 2016; Ayala and Vasilyeva 2015; Haslanger 2012

2. Alison Jaggar

3. Ethics of care

کرده و لذت ببرند، اخلاق را کمتر به عنوان «ابزار کنترل» به کار می‌گیرند (تونگ، ۱۳۸۲، ص ۱۷۳-۱۷۴). این رویکرد احتمالاً بیشتر در نام «اخلاق» با اخلاق متداول مشترک است تا اصول اخلاقی و در نهایت، با اخذ معیار پیش گفته در تعیین هنجار، اساس اخلاق در آن دگرگون می‌شود. شاید بتوان گفت استفاده از واژه «اخلاق» در این فضا از سر ناچاری و تسامح است؛ زیرا معیار اخلاقی رایج در «هنجار» بودن و «خوب» بودن یک رفتار در این گفتمان منحل می‌شود. البته، معنای «رشد» هم در این نگاه جای تأمل داشته و به نظر می‌رسد این واژه نیز در آنچه اخلاق رایج از آن قصد می‌کند، اختلاف داشته و «رشد» هم مشترک لفظی است. اساساً «رشد» در ادبیات انسان‌گرایی مبتلا به همین ابهام است، اما باید دانست این رویکردی است که برخی فمینیست‌ها از آن بهره می‌برند. فمینیست‌ها همچنین با این ادعا که رهیافت‌های سنتی به اخلاق موجب تداوم وضع کنونی ستم بر زنان می‌شود، خواستار اصلاح الگوهای اخلاق به اصطلاح مردانه شده‌اند.

البته، فضای همه نقدهای فمینیست‌ها به اخلاق سنتی لزوماً در چارچوب و بر مبنای دیدگاه‌های انسان‌گرایی نمی‌گنجد و اتفاقاً پاسخ به برخی از این نقدها از مسیر انسان‌گرایی به راه حل ساده‌تری نیازی دارد.

ادعای موهوم بودن برخی فضایل اخلاقی مانند شکیبایی و فداکاری ازجمله نقدهایی است که از نظر فمینیست‌ها منجر به سلطه بیشتر مردان بر زنان می‌شود. در حالی که بر مبنای انسان‌گرایی، ممکن است زنان برای خودشکوفایی و رشد خود، خوشتن را وقف خانواده خود کرده و به رضایت عمیق دست یابند. از طرفی، فمینیست‌ها معتقدند: اخلاق سنتی تمایل دارد ویژگی‌هایی مثل استقلال، عدم وابستگی، اراده، احتیاط، فرهنگ تعالی، تولید، زهد و جنگاوری را که به طور سنتی مردانه شمرده می‌شوند، بیش از ارزش واقعی آنها ارزیابی کرده و در مقابل ویژگی‌هایی مانند وابستگی به دیگران، اشتراک، ارتباط، عاطفه، اعتماد، نفوذ، شادی، صلح و زندگی را که در اخلاق سنتی اغلب زنانه تلقی می‌شوند کمتر از ارزش واقعی آنها نشان دهند (تونگ، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵-۱۷۶)، اما موضع انسان‌گرایی در ارزش‌گذاری این ویژگی‌ها منطبق با نگاه سنتی نبوده و ارزش‌ها بر مبنای تأثیرگذاری بر خودشکوفایی و تعالی افراد رده‌بندی می‌شوند. این رویه لزوماً از الگوی سنتی اخلاق در تقسیم زنانه و مردانه تبعیت نمی‌کند.

البته، همان‌طور که اشاره شد راهکار الیسون جاگار برای درمان آنچه سوگیری جنسی اخلاق سنتی می‌نامد این است که تجربه اخلاقی همه زنان نقادانه جدی گرفته‌شود و به جای

رهیافت‌های زنانه و مادرانه و تلاش بر دستیابی تساوی جنسیتی، ارزش‌ها به همه انسان‌ها عرضه شود؛ زیرا مراقبت، عدالت و ارزش اخلاقی، در جهان واقعاً متوازن و متساوی رشد می‌کند (تونگ، ۱۳۸۲، ص ۱۷۶)، اما سؤال این است که «ارزش» اخلاقی قرار است با چه معیاری سنجیده شود؟

۳. فاعلیت اخلاقی زنان در خوانش انسان‌گرایانه از اخلاق مراقبت گیلیگان

از منظر اخلاق جنسیتی و به‌ویژه اخلاق زنانه‌نگر، فاعلیت اخلاقی زنان به معنای داشتن قابلیت‌های اخلاقی کامل زنان و ضرورت داشتن عزت نفس برای ادعای فاعلیت آنهاست. طرفداران اخلاق زنانه‌نگر، داوری و کنش‌گری اخلاقی زنانه را مبتنی بر علم اخلاق دانسته و ادعا می‌کنند استدلال‌های مربوطه در فضای بحث‌های علمی و نظری ارائه شده است. از نظر آنها، زنان به طور آشکار به اندازه مردان توانایی گزینش نقطه‌نظر شخصی، انجام داوری‌های اخلاقی، عمل هدفمند و اعمال اراده و کنترل تمایلات را دارند (پتر، ۱۳۸۳، ص ۱۲۳).

در رویکرد جنسیتی به اخلاق، بینش اخلاقی زنان، تصویر زنان از خودشان و حس ارزش و مسئولیت اخلاقی آنها به صورت جدی مطرح می‌شود. بنابراین، در این رویکرد مسائلی نظیر کردار درست، عدالت اجتماعی، خیر و صلاح انسان از دل تجاربی از گروه‌های مختلف زنان به دست می‌آید و به تبع، دیدگاه‌های اخلاقی مطرح می‌شود که در آن بر پایه تجربه زیستی زنان، پرسش‌های اخلاق سنتی جای خود را به سؤالاتی در خصوص جایگاه شفقت، تربیت، محبت و دلسوزی (که به طور سنتی به زنان نسبت داده می‌شود)، حل تعارض‌های اخلاقی به کمک روش‌های زنانه‌نگر و پیامدهای اخلاقی روابط انسانی می‌دهد (پتر، ۱۳۸۳، ۹۷). این در حالی است که این دیدگاه‌ها مدعی‌اند استدلال مردان و زنان در خصوص مسائل اخلاقی، متفاوت است. اخلاق مراقبت گیلیگان از جمله این دیدگاه‌ها به شمار می‌آید که هرچند واکنشی به نظریه عدالت‌محور کولبرگ تلقی می‌گردد، اما خوانش انسان‌گرایانه آن ناظر به زیست زنان و تجربه آنهاست. این رویکرد، تحت تأثیر دیدگاه‌های اومانیستی-وجودی، بر درک تجربه زیسته دختران و زنان متمرکز می‌شود؛ زیرا شرایط اصلی و اساسی تفکر وجودی-انسان‌گرایانه منجر به پذیرش تجربه زیستی انسان به عنوان مبنایی برای درک هویت و رشد جنسیتی و احترام به صدای منحصر به فرد جنسیت‌های مختلف برای رمزگشایی و شناسایی فرایندهای رشد آنها شده است

(Heuer & Ibrahim, 2017, p. 529).



البته، فیلسوفانی که نتایج تجربی گیلیگان را در نظریه اخلاق به کار می‌برند، در مورد نقشی که دیدگاه مراقبت باید در توصیه‌های هنجاری بازی کند، هم‌عقیده نیستند (Tong & Williams, 2019). در قرائت انسان‌گرایانه از اخلاق مراقبت گیلیگان، تحقق «خود» در زنان و مردان متفاوت است. از طرفی تجربه شخصی، شرایط و روابط حمایت‌گرانه از جمله ویژگی‌های اصلی اخلاق زنانه‌نگر به شمار می‌آید و طرفداران اخلاق مراقبت مدعی‌اند اخلاق جنسیتی تمایل زنان به مراقبت را نشان داده و بر قابلیت آن برای درگیری عاطفی با مسائل به عنوان امری ضروری در تئوری‌های اخلاق انسان‌گرا تأکید می‌کنند (پرتر، ۱۳۸۳، ص ۱۰۲).

به‌ویژه که «توجه» و «مراقبت»، تجربه شخصی و شرایط، هسته مرکزی «روابط»ی است که امری ضروری در کنش‌های اخلاق به شمار می‌آید (واکر، ۱۳۸۹، ص ۱۹۵). از این‌رو، ادبیات رویکرد انسان‌گرایانه در بحث اخلاق مراقبت به عنوان دیدگاهی زنانه‌نگر با مؤلفه‌های اصلی این رویکرد هم‌خوانی مناسبی داشته و با توجه به این ظرفیت از نگاه پردازندگان به اخلاق جنسیتی دور نمانده است.

گیلیگان - بر خلاف کولبرگ - معتقد است که زنان از سطح رشد اخلاقی پایین‌تری نسبت به مردان برخوردار نیستند، اما طرز تفکر متفاوتی درباره اخلاق و اصول اخلاقی و ارزش‌ها دارند و بنابراین، به نتایج متفاوتی نسبت به مردان می‌رسند. به عقیده گیلیگان، زنان تمایل دارند بر ارتباطات و روابط متمرکز شوند. آنها معمولاً یاد می‌گیرند خودشان را در ارتباط با افراد و مسئولیتشان در قبال روابط خود و رفاه جمعی ببینند (McBride, 2010, p. 42). گیلیگان ادعا می‌کند «لحن متفاوتی» را یافته و صدایی که او شنیده، نشانگر شبکه تودرتوی روابط موجودی است که زنان خود را در آن می‌یابند؛ این یافته‌ها شامل تعارض‌هایی است که زنان بین امیال خود و نیازهای دیگران تجربه می‌کنند و دربردارنده مسئولیت‌های احساس شده در قبال کسانی است که در شبکه پیچیده روابط آنها قرار دارند.

به عقیده گیلیگان، امری بی‌نظیر در روشی وجود دارد که زنان معمولاً برای مقابله با تعارض بین برآوردن نیازها و تمایلات شخصی و توجه به دیگران در پیش می‌گیرند. بنابراین، برای زنان، تعارض بین «خود» و «دیگری»، تنگنای اصلی بوده و البته، آنها تعارض‌های اخلاقی را مربوط به تعارض مسئولیت‌ها می‌دانند (واکر، ۱۳۸۹، ص ۱۹۴؛ پرتر، ۱۳۸۳، ص ۱۰۴). با این توضیح که در اخلاق مراقبت، مسئولیت، حاکی از حساسیت متقابل نسبت به نیازهاست و نه وظیفه یا الزامی که به حقوق دیگران مربوط می‌شود (کارد، ۱۳۸۳، ص ۴۱-۴۲).

افزون بر این، گیلیگان مدعی است که «اخلاق» محصول تنگنای روزانه زندگی است و نه تئوری‌های نظری. از این رو، تفاوت‌های نظام‌مند در تجارب مربوط به جنسیت می‌تواند لوازم اخلاقی داشته باشد. رد پای این لوازم هم در ایجاد آرمان اخلاقی و هم توجیه آن دیده می‌شود. از نظر او، زنان نوعاً با تکیه بر شیوه تفکر روایی از واکنش اخلاقی ملموس عینی بهره می‌برند که مربوط به فرد و موقعیتی خاص است، اما مردان مطابق با اصول کلی اندیشیده و از جزئیات محسوس و ملموس مربوط به افراد خاص دست به انتراع و انطباق اصول کلی می‌زنند. به علاوه زنان و مردان در شکل‌گیری تصورشان از خود به عنوان فاعل‌های اخلاقی نیز به تدریج ارزش‌های متفاوتی را کسب می‌کنند که در تصمیم‌گیری آنها درباره نوع روابطشان با دیگران مؤثر است. در حالی که زنان ممکن است دغدغه واکنش مناسب به نیازهای دیگران و حفظ روابطشان را داشته باشند، مردان نگران حفظ استقلال خود بوده و با اخذ موضع بیطرفانه، در اندیشه برآورده کردن مقتضیات عدالت و انصاف هستند. خوانش انسان‌گرایانه این دیدگاه به این معناست که آنچه برای اخلاق زنانه‌نگر اهمیت دارد، تجربه انتخاب آگاهانه، پذیرش یا رد از روی اختیار، تصدیق یا انکار مشتاقانه و زیستن با این انتخاب‌ها و نتایج آنهاست. در حالی که از این منظر، اخلاق رایج با ایجاد قراردادهای اجتماعی، اندرزهای حکیمانه شخصی و رهنمون‌های اخلاقی در باب تنگنایهای فرضی و نه واقعی، متهم به سردی و بی‌احساسی است (پرتر، ۱۳۸۳، ص ۹۹-۹۸).

همچنین اخلاق زنانه‌نگر این رویکرد هر گونه فردیت‌زدایی نظام‌مند از امور اخلاقی یا اخلاقی‌زدایی از امور شخصی را رد می‌کند. تجربه شخصی، اساس علم اخلاق زنانه‌نگر است. این در حالی است که اگر قرار باشد تجربه، زندگی اخلاقی را مشخص کند، پس شرایطی که تجربه در خلال آن کسب شده است، ممکن است موجب بروز تفاوت شود و از آن بالاتر تجربه زندگی گسترده، اخلاق را دگرگون می‌کند (پرتر، ۱۳۸۳، ص ۹۹-۹۸).

از این رو، شرایط بر انتخاب‌های اخلاقی مناسب تأثیرگذار است و طرفداران اخلاق جنسیتی مدعی اند هسته اصلی اخلاق متداول نوعی سردرگمی در اخلاق فرضی است که در آن امکانات ارائه و لحاظ شده است، هزینه‌ها در ارتباط با سود و زیان احتمالی سنجیده شده و در عین حال، احساسات و عوامل شخصی، تنها مزاحم تلقی می‌شوند. در این رویکرد، قواعد و اصول انتزاعی تنظیم و تدوین می‌شوند. در حالی که از دید آنها تنگنایهای فرضی فاصله زیادی با حقایق عینی و هیجانات عاطفی زندگی‌های پیچیده دارند، اما معماهای زندگی واقعی - که از تجارب شخصی



ناشی می‌شوند - زمینه مناسب‌تری برای استدلال مبتنی بر مراقبت دارند (واکر، ۱۳۸۹، ص ۱۹۴-۱۹۵). با این نگاه جنسیتی به اخلاق، نه تنها تفکر زنان اغلب با شرایط آمیخته است، بلکه تفکر اخلاقی به طور کلی باید ملموس‌تر و در عین حال کلی باشد. این ادعا وجوه تمایز دقیقی را که بین حقایق و ارزش‌ها وجود دارد، مورد انتقاد قرار داده و در عوض بر مقتضیات «موقعیت» تأکید می‌کند که نیازمند واکنش مناسب است.

البته، نتیجه این نگاه این خواهد بود که آنچه برای یک فرد، انتخاب خوبی است ممکن است برای فرد دیگر چنین نباشد. به علاوه در هر فرهنگ ادراکاتی از زیست اخلاقی وجود دارد که از موقعیت‌ها تأثیر پذیرفته و در آن موقعیت‌ها قوام یافته است. این نتیجه هر چند مبتلا به نسبی‌گرایی اخلاقی است، اما قائلان به آن مدعی‌اند این رویه لزوماً به این معنا نیست که رهنمون‌های انتزاعی نامربوط و بی‌معنا هستند، بلکه به این معناست که اصول انتزاعی به تهایی کافی نیستند. این رویکرد در حالی که فاعل اخلاقی مورد ادعای دیدگاه اخلاقی رایج را بی‌طرف، مستقل، منصف و البته، فاقد هویت بشری می‌داند به فاعل اخلاقی، در روابط خود با شخص دیگر به عنوان یک فرد خاص می‌نگرد. در حالی که خاص بودن در عمل اخلاقی به خودی خود، غیرقابل ارجاع و تحویل به عامل و شرایط دیگر است.

البته، قائلان به اخلاق جنسیتی مدعی‌اند تفکر اخلاقی زنان محدود به شرایط و مخالف با تفکر انتزاعی نبوده و ویژگی‌های شهودی، عملی و احساسی آن به معنای عدم توانایی برای داشتن تفکر انتزاعی نیست (پرتر، ۱۳۸۳، ص ۱۰۶-۱۰۷). بر این اساس، هر چند داوری اخلاقی امر خاصی بوده و انتزاعی نیست، اما این اخلاق به واکنش‌های عاطفی بها داده و واکنش عاطفی به عنوان بخشی از داوری انسان تلقی می‌شود. در اخلاق جنسیتی، دیدگاه مبتنی بر محبت و احساسات از نظر اخلاقی بنیادی تلقی می‌شود؛ زیرا امیال دیگران ویژگی‌های شخصی و روابط، همه در پیچیدگی‌های اتخاذ یک تصمیم خوب اخلاقی دخالت دارند (کارد، ۱۳۸۳، ص ۴۱؛ پرتر، ۱۳۸۳، ص ۱۱۲).

نکته قابل بحث دیگر در رویکردهای زنانه‌نگر و به‌ویژه اخلاق مراقبت‌گرایان این است که فاعلیت اخلاقی و عزت نفس با هم مرتبط بوده و عزت نفس به عنوان یکی از عناصر تحقق خود، به فرد کمک می‌کند تا قابلیت‌های اخلاقی‌اش را به فعلیت برساند. در حالی که عزت نفس خود در میان مفاهیمی مثل شخص بودن، حقوق، استقلال، مسئولیت، هویت، فضیلت و صداقت جای داشته و هسته اصلی آن ارج نهادن به ارزش فردی است (پرتر، ۱۳۸۳، ص ۱۲۳)، اما نکته قابل تأمل اینجاست که در حالی که عزت نفس به عنوان عنصر رشد و تحقق «خود» می‌تواند

به عنوان عامل خودشکوفایی در ادبیات انسان‌گرایانه مطرح باشد، از طرفی، پروراندن عزّت نفس، چه رسد به حفظ آن برای زنانی که از خودگذشتگی را در ادبیات اخلاق مراقبت تجربه می‌کنند، دشوار است. به نظر می‌رسد این تقابل میان عزّت نفس و مشی اخلاقی مبتنی بر اخلاق مراقبت و محبّت و توجه، تنها با حرکت در مرز درست مراقبت و عزّت نفس قابل حل باشد.

رابین دیلون^۱ (Dillon, 1992, p.106) بین «عزّت نفس مبتنی بر حسابگری»^۲ که افراد کما بیش از آن برخوردارند و «عزّت نفس مبتنی بر شناخت»^۳ که وامدار همه انسان‌هاست، تمایز قائل می‌شود. دیلون این مسئله را که چطور می‌توان تصویری زنانه‌نگر از «عزّت نفس مبتنی بر شناخت» به وجود آورد که جزئی‌نگری را مورد اهتمام قرار داده و همه «جزئیاتی را که من به عنوان آنچه هستم»، (از جمله خودم به عنوان یک زن) در محاسبات اخلاقی لحاظ نماید مورد رسیدگی قرار می‌دهد. راه حل او قبول زنانه‌گروانه «عزّت نفس» به عنوان محور اصلی نظام اخلاق مراقبت گیلیگان است: «اینکه من، خود به خود و به تنهایی، ارزش دلسوزی خودم و محبّت دیگران را دارم» (Porter, 1999, pp. 21-23).

۴. نقد و بررسی اخلاق زنانه‌نگر با رویکرد انسان‌گرایی

ملاحظات مربوط به انسان‌گرایی و فاعلیت اخلاقی زنان از چند جهت قابل پیگیری است: ۱. از جهت نقدهایی که به اساس دیدگاه انسان‌گرایی وارد می‌شود؛ ۲. از جهت دلالت‌های انسان‌گرایی و اخلاق انسان‌گرا بر اخلاق جنسیتی؛ ۳. از جهت انتقادات مربوط به اخلاق مراقبت گیلیگان در خوانش انسان‌گرایی. البته، نقد اخلاق مراقبت گیلیگان هم از طرف فمینیست‌ها مطرح شده است و هم از طرف دیگر، روان‌شناسان و اخلاق‌شناسان. از این رو، تلاش می‌شود از سه منظر یاد شده تأملات و ملاحظات مربوط به فاعلیت اخلاقی زنان مطرح شود.

۴.۱. نقد اخلاق مراقبت گیلیگان

در ادبیات فمینیستی اگر چه اصول اخلاقی مراقبت همچنان با اخلاق فمینیستی در ارتباط است،

1. Robin Dillon

2. appraisal selfrespec

3. recognition selfrespec

اما کار گیلیگان در روان‌شناسی و دیدگاه نل نودینگر در فلسفه بلافاصله مورد مناقشه فمینیست‌ها قرار گرفت. برخی فمینیست‌ها معتقدند اخلاق مراقبت، تاریخ سنگین و مشقت‌بار زنانگی مرتبط با مراقبت را ارزشمند می‌داند. به ادعای آنها تاریخچه پیچیده زنانگی و شیوه‌های مراقبت در زمینه‌های ظالمانه‌ای شکل گرفته است که ممکن است «صدمات معنوی» به اختیارات زنان وارد کند. نگرانی‌های بیشتر در مورد اخلاق مراقبت عبارتند از اینکه آیا «مراقبت» یک طرفه امکان سوء استفاده از مراقبان را فراهم نمی‌کند؟ اینکه آیا چنین مراقبت‌هایی مسئولیت‌های اخلاقی در قبال غریبه‌ها را نیز در بر می‌گیرد؟ و آیا تمایل و اشتغال به احساسات مهربان‌تر و ملایم‌تر زنان ممکن است مانع از توجه به توانایی‌های زنان در آسیب‌ها و بی‌عدالتی‌ها شود (Tong & Williams, 2019)، اما پاسخ مبتنی بر انسان‌گرایی به نقد فمینیست‌ها به اخلاق مراقبت این است که معیار و ملاک انتخاب زنان، نه شعارها، مطالبات و انتظارات فمینیست‌ها و جنبش‌های زنانه، بلکه زیست و تجربه زیستی است که حسب تنوع دیدگاه‌های انسان‌گرایانه تبیین و توجیه خود را دارند. برای نمونه، این معیار در ادبیات مزلو در ارتباط با سلسله نیازها و فرایندها و از منظر راجرز از مسیر ارگانیزم تبیین می‌شوند. در حالی که هسته این دیدگاه‌ها توجه به خود شکوفایی زنان به عنوان معیاری تقریباً مشترک است.

اما خارج از ادبیات فمینیستی نیز اخلاق مراقبت مورد تردید برخی روان‌شناسان قرار گرفته است. عمده پرسش‌های مطرح در قبال این دیدگاه به خاستگاه‌های رشد جهت‌گیری‌های اخلاقی این رویکرد اشاره دارد. این دیدگاه که مراقبت و عدالت مبتنی بر دو بُعد از روابط هستند و ارتباط وثیقی با جنسیت دارند، متضمن این نتیجه خواهد بود که تنها دو جهت‌گیری اخلاقی وجود دارد؛ ادعایی که از نظر فلاسفه اخلاق بسیار بحث‌انگیز است. توریل (۱۹۸۸) این عقیده را که این ابعاد ارتباط عمیقی با جنسیت دارند زیر سؤال برده و تأکید می‌کند نابرابری^۱ موضوعی است که برای دختران و زنان در مواجهه با عدم موازنه قدرت در تجربه‌های خانه، مدرسه و محیط کار از اهمیت خاصی برخوردار است؛ در حالی که برای پسران و مردان، دلبستگی^۲ در تجربه‌های گروهی، تیم‌های ورزشی و دار و دسته‌هایی که مستلزم همکاری، همبستگی و ارتباطاند، اهمیت می‌یابد (واکر، ۱۳۸۹، ص ۲۱۰).

به علاوه تأکید طرفداران این نوع از اخلاق زنانه‌نگر بر اینکه در تعارضات اخلاقی، تنگناهای

1. Inequality
2. Attachment

فرضی فاصله زیادی با حقایق عینی و هیجانات عاطفی زندگی‌های پیچیده دارند، لوازم خاص خود را در پی خواهد داشت. اگر کنشگری اخلاقی در تنگناهای اخلاقی منحصرأ به امور عینی و هیجانات عاطفی گره زده شود، پس هر عملی در موقعیت خاص و در تنگنای اخلاقی مجاز است؛ چون تحت تأثیر هیجانات عاطفی و عوامل عینی بوده است که تنها و تنها شخصی که آن موقعیت را تجربه کرده است قادر به درک همه جوانب آن است و چه بسا صحبت از شرایط آن موقعیت خاص و چگونگی تصمیم‌گیری در آن موقعیت و یا تنگنای اخلاقی حتی برای همان فاعل هم امکان‌پذیر نباشد؛ زیرا اکنون او در آن موقعیت نیست و از همین رو، نمی‌تواند بگوید چه چیزی او را وادار به تصمیم اخلاقی خاص کرد.

وانگهی تحقیقات متعدد و شواهد تجربی فراوان، ادعای گیلیگان در خصوص تضاد جنسیتی در جهت‌گیری اخلاقی را تأیید نکرده است. همچنین گفته می‌شود، الگوی گیلیگان از لحاظ مسائل روان‌شناختی و نظری دیگر نیز با مشکل روبه‌روست. ناتوانی این دیدگاه در ایجاد یک نظام کدگذاری پایا و روا نشان‌دهنده بی‌اعتنایی گیلیگان به مسائل اندازه‌گیری قلمداد شده است. امری که تلاش دیگر محققان را برای بررسی نظریه او با مشکل مواجه می‌کند. هرچند این نقد بیشتر در فضای بیرون از انسان‌گرایی کاربرد دارد. باید توجه داشت که «جنسیت» مقوله اجتماعی در حال تکامل است که لایه‌های چندگانه معنایی و تعاملی پیچیده با فرهنگ دارد، اما حرکت نظری اخلاق معاصر، طرح دیدگاه‌هایی نظیر گیلیگان نشانگر تمرکز بر روابط انسانی جزئی در حل تعارض‌ها و بی‌توجهی به دیگر جنبه‌های حوزه اخلاق است (واکر، ۱۳۸۹، ص ۲۲۵).

۲.۴. ملاحظات و تأملات مربوط به دلالت‌های انسان‌گرایی بر کنش‌گری اخلاقی زنان

تأکید بیش از حد اخلاقی جنسیتی به مقتضیات موقعیتی، به علاوه تنوع فرهنگ ادراکی از زیست اخلاقی در کنار فردیت خاص فاعل اخلاقی در روابط خود با سایرین، عملاً راه را بر ارجاع و تحویل‌گشت اخلاقی خاص به عوامل و شرایط دیگر، می‌بندد. هرچند رویکرد موقعیت‌محور انسان‌گرایانه می‌کوشد مشکل نسبی‌گرایی وابسته به شرایط و موقعیت‌ها را با پذیرش مشروط قوانین انتزاعی کلی حل کند، اما این رویه چندان رضایت‌بخش نیست. قواعد انتزاعی کلی وقتی به شرایط و موقعیت‌ها گره می‌خورند نمی‌توانند به عنوان قاعده‌ای عام و فراگیر در ادبیات و اصول اخلاقی مطرح باشند و این وضعیت، گفت‌وگو برای دستیابی به اخلاق فراگیر را با مانع جدی روبه‌رو می‌کند. البته، برخی نظریه‌پردازان زنانه‌نگر اساساً نسبیّت محصول نگاه



موقعیتی به تنگناها و رویدادهای نیازمند گُنش اخلاقی را ویژگی این دیدگاه و نه مشکل این رویکرد می‌دانند.

در خصوص نگاه جنسیتی در ادبیات انسان‌گرایانه، دستیابی به حداکثر توانمندی زنان از مسیر خودشکوفایی و مینا قرار دادن تجربه گروهی زیستی در الگوی رشد انسانی از جمله معیارهای انتخاب افراد در «آنچه حس می‌کنند درست است» تلقی می‌شود. در حالی که به جز اشارات کوتاه و تردیدآمیز مزلو به نقش‌های جنسیتی زنان و جایگاه آن - به عنوان تجربه زیستی زنانه - در خودشکوفایی آنها دیگر روان‌شناسان و متفکران انسان‌گرا تقریباً به این مقوله ورود جدی و مجزاً ندارند. این رویکرد به ظاهر خنثی هرچند از لحاظ قائل شدن به هویت و جوهر مشترک زن و مرد در انسانیت می‌تواند قابل توجه و تحسین باشد، اما در لایه‌های بعدی رفتاری و کنشگری اخلاقی با توجه به تأکید انسان‌گرایی به تجربه زیستی و اعتماد به ارگانیزم افراد به نوعی کاستی تلقی می‌گردد. البته، همان‌طور که پیشتر اشاره شد، خوانش انسان‌گرایی از دیدگاه جنسیتی به اخلاق، در نظریه مراقبت گیلیگان مطرح است، اما این دیدگاه به طور مستقیم از کلیدواژگان و ادبیات انسان‌گرایی استفاده نمی‌کند.

۳.۴. نقدی بر مبانی و روش در رویکرد انسان‌گرایی

از منظر بسیاری، رویکرد انسان‌گرایی - با همه جذابیت‌هایش - از حیث مبانی و روش با نقدهای قابل تأملی مواجه است. به نظر برخی منتقدان، کیفیت شواهد و مدارکی که این دیدگاه را تأیید می‌کند محل تردید بوده و برخی از این ابهامات متوجه خاستگاه این نظریه است. در این رویکرد مشخص نیست این مشخصه‌ها تا چه حد در نتیجه فرایندی شکل می‌گیرند و چه میزان صرفاً بازتاب نظام ارزشی ویژه‌ای است که نظریه‌پردازان این رویکرد، یعنی راجرز و مزلو داشته‌اند؟ این سؤال از ناحیه منتقدان به صورت جدی مطرح است که برای مثال، سلسله مراتبی که مزلو در مورد نیازها مطرح می‌نماید، مبتنی بر کدام شواهد است؟ به علاوه انسان‌گرایان همواره با این انتقاد مواجه بوده‌اند که این نظریه بر پایه مشاهده افراد سالم تدوین شده و دیدگاه انسان‌گرایی بیشتر بر افرادی صدق می‌کند که نیازهای اساسی آنها برطرف شده و آنقدر فراغت یافته‌اند تا نگران نیازهای مراتب بالاتر باشند. از این رو، به نظر می‌رسد این رویکرد عملاً نمی‌تواند برای افراد کثر رفتار و محروم چندان کارایی داشته باشد. برخی حتی ارزش‌های مورد تأیید و تأکید انسان‌گرایان را نیز نقد می‌کنند. به اعتقاد آنها، روان‌شناسی که ارضاء و شکوفایی فرد را تا بالاترین نقطه سلسله مراتب

ارزش‌ها تمجید کند، بیشتر «توجیه روان‌شناختی خودخواهی» است؛ هرچند مزلو توجه به رفاه انسان‌ها را ویژگی افراد خودشکופا معرفی می‌کند (نولن هکسما و همکاران ۱۳۹۲، ص ۶۸۴-۶۸۵)؛ زیرا اساس انسان‌گرایی به‌ویژه در رویکرد درمان‌فرمدار، تأکید بر ابعادی نظیر خودآگاهی، آزادی، استقلال، خودپذیری و خودشکوفایی است. در حالی‌که در فرهنگ‌های جمع‌گرا، افراد بیشتر متأثر از انتظارات اجتماعی بوده و صرفاً با ترجیحات شخصی خود برانگیخته نمی‌شوند و در نتیجه، تمرکز بر پرورش استقلال فردی و رشد شخصی ممکن است در این‌گونه فرهنگ‌ها که بیشتر بر مصلحت همگانی تأکید می‌ورزد، خودخواهانه تلقی شود (کری، ۱۳۹۵، ص ۲۷۲).

نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی انجام شده، می‌توان نتیجه گرفت که نه روان‌شناسی انسان‌گرا، نه دیدگاه‌های فمینیستی منتفع از آن و نه حتی خوانش انسان‌گرایانه از اخلاق مراقبت‌گیلیگان، توانسته‌اند تبیین جامع و بی‌نقصی از فاعلیت اخلاقی زنان ارائه دهند. به نظر می‌رسد ادعای بی‌طرفی جنسیتی در انسان‌گرایی، بیش از آنکه واقعی باشد، می‌تواند بازتابی از دیدگاه‌هایی باشد که در عین ادعای دفاع از حقوق زنان، یا تجربیات و ویژگی‌های زیستی زنان را نادیده می‌گیرد و یا از نسبی‌گرایی سربر می‌آورد.

از سوی دیگر، هرچند فمینیست‌ها با به چالش کشیدن این بی‌طرفی، انسان‌گرایان را مورد نقد قرار داده‌اند، اما بهره‌گیری برخی از آنها از مفاهیم انسان‌گرایی، به‌ویژه در چارچوب اخلاق مراقبت‌گیلیگان نیز با چالش‌های جدی مواجه است. تأکید بیش از حد بر تجربه زیسته و عواطف، می‌تواند به نسبی‌گرایی اخلاقی منجر شود و ارائه معیارهای اخلاقی جهان‌شمول را دشوار سازد. همچنین این رویکرد ممکن است در تبیین فاعلیت اخلاقی زنانی که تجربه زیسته متفاوتی دارند یا در فرهنگ‌های غیرغربی زندگی می‌کنند، با مشکل روبه‌رو شود.

به علاوه، مبانی و روش‌های روان‌شناسی انسان‌گرا نیز خالی از اشکال نیست. کیفیت شواهد مورد استفاده در این نظریه مورد تردید است و تمرکز آن بر افراد «سالم» و «خودشکופا»، کارایی آن را برای بخش وسیعی از جامعه به‌ویژه افراد محروم و نیازمند، محدود می‌کند. در فرهنگ‌های جمع‌گرا که تأکید بر مصلحت همگانی است، مفهوم «خودشکوفایی فردی» به شکل مطرح شده در انسان‌گرایی، چه بسا حتی خودخواهانه تلقی شود.

در نهایت، به نظر می‌رسد که هر سه دیدگاه مطرح شده به رغم تلاش برای پرداختن به فاعلیت اخلاقی زنان، به دلایل مختلفی در ارائه دیدگاهی بدون نقص و حتی کم‌نقص، ناکام مانده‌اند.



برای دستیابی به درکی واقع‌بینانه از فاعلیت اخلاقی زنان، نیاز به رویکردهای جدیدی است که با پرهیز از سوگیری‌های جنسیتی پنهان و ضمن توجه به پیچیدگی‌های زیستی، اجتماعی و فرهنگی زندگی زنان در بسترها و فرهنگ‌های مختلف، در دام نسبی‌گرایی اخلاقی گرفتار نشوند.

فهرست منابع

- ابن منظور، جمال‌الدین محمد بن مکرم (بی‌تا). لسان العرب. بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع. اومراد، جین الیس. (۱۳۹۸). یادگیری انسان: نظریه‌ها و کاربرد. (ترجمه: یحیی سیدمحمدی، ویراست ششم). تهران: ارسباران.
- پرتر، الیزابت. (۱۳۸۳). علم اخلاق زنانه نگر. (ترجمه: سوگند نوروزی‌زاده). مجله ناقد، ۲(۲)، ۹۳-۱۳۶.
- تونگف رزماری. (۱۳۸۲). اخلاق فمینیستی: فمینیسم و دانش‌های فمینیستی، ترجمه و نقد تعدادی از مقالات دائره المعارف روتلیج. (ترجمه: عباس یزدانی). قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- حسینی زبیدی، سیدمرتضی. (۱۴۱۴). تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دلفی، کریستین. (۱۳۸۶). بازشناسی مفاهیم جنس و جنسیت: فمینیسم و دیدگاه‌ها (مجموعه مقالات). (ترجمه: مریم خراسانی). تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.
- راجرز، کارل. (۱۳۶۹). درآمدی بر انسان شدن، دیدگاه یک درمانگر از روان‌درمانی. (ترجمه: قاسم قاضی). تهران: مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی.
- شولتز، دوان. (۱۳۹۲). نظریه‌های شخصیت. (ترجمه: یوسف کریمی؛ فرهاد جمهری؛ سیامک نقشبندی؛ بهزاد گودرزی؛ هادی بحیرایی و محمدرضا نیکخو). تهران: ارسباران.
- کارد، کلودیا. (۱۳۸۳). اخلاق فمینیستی. (ترجمه: زهرا جلالی). مجله حوراء. ش ۶، مرداد و شهریور، ۴۳-۴۰.
- کد، لوراین. (۱۳۸۲). معرفت‌شناسی فمینیستی، فمینیسم و دانش‌های فمینیستی (ترجمه و نقد تعدادی از مقالات دائره المعارف روتلیج). (ترجمه: عباس یزدانی). قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- کری، جرالده. (۱۳۹۵). نظریه و کاربرد مشاوره و روان‌درمانی. (ترجمه: یحیی سید محمدی، چاپ نهم). تهران: ارسباران.
- لیبز، هیلاری ام. (۱۳۹۳). روان‌شناسی زن از نگاهی نو جنسیت، فرهنگ و قومیت. (ترجمه: فاطمه باقریان). تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- مزلو، آبراهام اچ. (۱۳۷۲). انگیزش و شخصیت. (ترجمه: احمد رضوانی، چاپ سوم). مشهد: مؤسسه

چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.

مزلو، آبراهام اچ. (۱۳۷۹). زندگی در این جا و اکنون: هنر زندگی متعالی. (ترجمه: مهین میلانی، چاپ سوم). تهران: فراروان.

نولن هکسما، سوزان و باریارا ال فردریکسون، جفری ر. لافتوس، و ویلم ای. واگنار. (۱۳۹۲). زمینه روان‌شناسی اتکینسون و هیلگارد. (ترجمه: حسن رفیعی و محسن ارجمند، چاپ پانزدهم). تهران: ارجمند. واکر، لارنس جی. (۱۳۸۹). جنسیت و اخلاق. در ملانی کیلن و جودیث اسمتانا (ویراستاران). رشد اخلاقی: کتاب راهنما. (ترجمه: محمدرضا جهانگیرزاده). قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

Bolter, J. D. (2016). Posthumanism. In K. B. Jensen & R. T. Craig (Eds.), *The International Encyclopedia of Communication Theory and Philosophy*. John Wiley & Sons. <https://doi.org/10.1002/9781118766804.wbiect220>

Dillon, R. S. (1992). Respect and care: Toward moral integration. *Canadian Journal of Philosophy*, 22(1), 105–131. <https://doi.org/10.1080/00455091.1992.10717273>

Tong, R., & Williams, N. (2019). Feminist Ethics. In E. N. Zalta (Ed.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2019).

<http://plato.stanford.edu/archives/sum2011/entries/feminism-ethics/>

Ibrahim, F. A., & Heuer, J. R. (2017). Existential theories of gender development. In K. L. Nadal (Ed.), *The SAGE encyclopedia of psychology* (pp. 526–529). SAGE Publications, Inc. <https://us.sagepub.com/en-us/nam/the-sage-encyclopedia-of-psychology/book245272>

Maslow, A. H. (1970). *Motivation and personality* (2nd ed). Harper & Row. <https://www.holybooks.com/wp-content/uploads/Motivation-and-Personality-Maslow.pdf>

McBride, E. A. (2010). *Emotional intelligence and cognitive moral development in undergraduate business students* (Doctoral dissertation, Capella University). [Online PDF]. Available at: https://ppl-ai-file-upload.s3.amazonaws.com/web/direct_files/attachments/41479456/2e6630e5-3a2a-4d3f-a325-75ca1f45b432/Emotional-Intelligence-and-Cognitive-Moral-Development-in-Undergr.pdf

Porter, E. (1999). *Feminist perspectives on ethics*. Routledge. <https://www.routledge.com/Feminist-Perspectives-on-Ethics/Porter/p/book/9780582356351>

Rogers, C. R. (1961). *On becoming a person: A therapist's view of psychotherapy*. Houghton Mifflin.

https://teots.org/wp-content/uploads/2021/08/On-becoming-a-person-by-Rogers-Carl-R.-z-lib.org_.pdf



